



از راست: داوود رمزی، علیرضا نوریزاده (روزنامه نگار) و اسماعیل نوری علا (فعال ضد سکولاریسم)

متن کامل مقاله نوری علا در دفاع از رهبری آیت الله خمینی را بدون کم و کاست در ادامه بخوانید.

اسلام واقعی که بت می شکند، نه آنکه بت می آفریند! اسماعیل نوری علا، هفته نامه ایرانشهر، ۲۳ آذرماه ۱۳۵۷

شاملوی گرامی!

چندی پیش جناب حسین ملک لطف کرده و یک نسخه از نامه سرگشاده ای را که هفته قبل در ایرانشهر چاپ شد برای من فرستاده بود. همان زمان مطالبی به فکرم رسید که چون دیدم آن نامه را کمتر کسی خوانده و من هم وسیله ای برای انتشار حرفهایم ندارم آنها را نانوشته و ناگفته رها کردم اما اکنون که تو آن را به دست چاپ سپرده ای و از دیگران هم خواسته ای در این مقوله شراکتی داشته باشند، من نیز دیگر باره به صرافت طرح آن مطالب افتاده ام و انشاء الله این مطالب آنقدرها هم "بی منطق" نباشد که نتوانی چاپشان کنی. به نظرم می رسد که نویسندگان نامه سرگشاده، با توجه به خطر "دامنه گرفتن آتش اختلاف بین روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی" خواسته اند به خصوص مساله ای بنام "روحانیت در ایران" را مورد بررسی قرار داده و نشان دهند که در پی جنبش مردم ایران "مشکلات از زمانی شروع می شود که روحانیت بخواهد، با توجه به ضعف موقتی سازمان های سیاسی موجود، خود بطور دائمی جانشین همه احزاب گردد.... (و) احتمال دارد که در طی مدت کوتاهی دین اسلام هم مانند فلسفه شاهنشاهی بهانه ای برای زورگوئی و حق کشی و برقراری استبداد جدیدی گردد.... (اما) مراجع عالیقدر خود بهتر از هرکسی می دانند که جامعه روحانیت نباید و نمی تواند در سازمانهای سیاسی و حکومتی مداخله و شرکت کند." به عبارتی دیگر نویسندگان نامه سرگشاده می گویند که، اگرچه اکنون در ایران براساس شرایطی خاص روحانیت جانشین رهبری سیاسی شده است، اما همین شرایط ایجاب می کند که اکنون، و نیز پس از پیروزی جنبش مردم ایران، این روحانیت موقع و حدود طبیعی خود را بازشناسد.

این استدلال در محدوده خویش منطقی بنظر می رسد. اما به گمان من اساس آن بر دو پیش فرض نهاده شده که هر دو از بنیاد غلط و ناشی از غفلت نسبت به ماهیت جنبش کنونی مردم ایرانند. این دو پیش فرض عبارتند از اینکه، نخست، چون خواسته های مردم ایران به "زبان" و "رنگ" و "پوشش" مذهبی بیان می شود، پس بواقع روحانیت ایران رهبری جنبش را در اختیار دارد و نتیجه اینکه روحانیت و مذهب در ایران یکی هستند، و دو دیگر اینکه چون سیاست و مذهب دو مقوله جدا از همدان هم اکنون باید بفرکر اختلافات احتمالی بود.

من از این "تز" دوم آغاز می‌کنم که طرفداران بسیار دارد و در بین آنها همه گونه آدمی یافت می‌شود. "دولت‌ها" و "آخوند دولتی" همین را می‌گویند و "روشنفکران غیر مذهبی" هم بر همین عقیده اند. و این همه از سر چیست؟ چرا همه می‌کوشند مذهب را بعنوان رابطه ای "شخصی" بین انسان و خدا تعریف کنند و آن را از حوزه سیاست و عمل سیاسی خارج نمایند؟ پاسخ روشن است: مذهب جذابیت دارد و توده ها را بسوی خود جلب می‌کند، پس می‌تواند بنیاد دولت و نیز همه اقشار منتفع از وضع موجود را بلرزاند و از سوی دیگر در برابر تبلیغ دائم روشنفکر غیرمذهبی سد شود. مذهب می‌تواند خصم هر دوی این طرفین تخصص باشد، پس هر دو توافق می‌کنند که مذهب را با امور سیاسی نباید کاری باشد و در عین حال هر دو می‌کوشند از آن بعنوان نیروئی بر علیه دیگری استفاده کنند.

اما در این میان مذهب (پیش از آنکه به دست دولتیان قلب شود، به دست آخوندهای وابسته ارتجاعی شود، و از یکسو از روشنفکران غیرمذهبی دشنام بخورد که تریاک توده هاست، و از سویی دیگر بعنوان چیزی مفید اما کهنه و ناهماهنگ با زمان، بدست آنها بایگانی شود) چه بوده است و چه می‌تواند باشد؟ به آغاز مذهب بنگریم تا دریابیم که مذهب ندای توده مظلومی است که در آمد و شد و تغییر و تبدیل قدرتها همیشه له شده. مذهب در چهره واقعی خویش گریز انسان است از پرستش خدایان سیاسی، نفی دستگاه ظلم و مغزشوئی، و پرواز اوست به سوی آزادی واقعی. و همین مذهب است که همه "اراده های معطوف به قدرت" را می‌ترساند. مذهب در شکل ناب خویش نه دستگاهی دارد، نه سلسله مراتبی، نه لباسی، و نه هیچ کاخی. هیچ قشری نماینده او نیست. نه به این معنی که آنچه می‌ماند انسان منفرد است و خدا، بلکه به این معنی که آنچه می‌ماند جامعه است و خدایش، یعنی همان مفهومی که در خلاء بتخانه ها و بت ها می‌روید.

یکی گرفتن مذهب با قشری که خود را سخنگوی مذهب می‌داند و مذهب را در پوشش کتب مرموز ناخواندنی، کلمات ناشناس، علوم غریبه و دانشی دست نیافتنی مخفی می‌کند یک اشتباه تاریخی است. و درست به همین دلیل است که هر از چند گاه یکبار روشندلی از راه می‌رسد، جرات می‌کند، از چماق تکفیر و حبس و شکنجه نمی‌هراسد، بت ها را می‌شکند، و مذهب را در افق طبیعت واقعی آن پیش روی توده مظلوم قرار می‌دهد. اما در این کار هیچ اراده معطوف به قدرتی در کار نیست. هدف این پالایش شکستن قدرتهاست که صرفا برای دوشیدن و بهره کشی در کارند. پس اگر سیاست را به معنی کوششی برای دستیابی به ماشین دولت و حکومت و استفاده از "مزایای" آن معنی کنیم مذهب واقعی به راستی سیاسی نیست، اما اگر مذهب را کوشش جاودان بشر برای شکستن این ماشین و بت خانه های حاکم بر آن بدانیم آن گاه مذهب چیزی جز سیاست نیست. آنچه طالبان قدرت را به خطر می‌اندازد نه نماز است و نه روزه و نه حتی خرافاتی که در طول زمان با مذهب درمی آمیزد. آنان از این می‌ترسند که انسان آشنا با مفهوم توحید، انسان بت شکن، انسان مخالف زور، انسان مبارز بر علیه تجمع ثروت و وسائل تولید در دست مشتئی مفتخور زالو، از دل مذهب برخیزد. آنگاه چه اتفاقی خواهد بود بین قصر فرعون با بت خانه مکه و کاخ کرملین و قصر نیاوران؟

این مقدمه را گفتم تا بتوانم بیافزایم که مقوله کنونی ایران از آن مقوله های باصطلاح "کلاسیک" نیست. این را باید بیشتر توضیح داد، می‌دانم نویسندگان نامه سرگشاده می‌نویسند: "علیرغم ظواهر امر، ماهیت واقعی مبارزات کنونی مردم ایران بیشتر اجتماعی و سیاسی است تا مذهبی... بیش از هر چیز این شرایط اجتماعی و اقتصادی خاص نواستعمار در ایران بود که موجبات خشم و نارضائی توده مردم را فراهم آورد و بخشی از جامعه روحانیت را به بلندگوییان این خشم و نارضائی مبدل ساخت." و خلاصه اینکه رنگ مذهبی گرفتن مبارزه در ایران ناشی از بسته شدن کلیه مجاری طبیعی اعتراض سیاسی است.

اینها همه درست است، اما این فقط یک روی سکه را نشان می‌دهد. در آن روی دیگر باید بر جنبشی وقوف یافت که سالهاست در خاک امت های اسلامی رشد کرده و در ایران ما، در همین پانزده ساله اخیر، به بر نشسته است. و این دیگر تنها در حوزه های مدارس علیمه و در میان قشر روحانیت رخ نکرده است. اتفاقا روحانیت رسمی در ایران- شاید از ترس از بین رفتن مبانی معنوی دین- چند سالی با این پدیده مبارزه کرده و ماهیت آن را به درستی تشخیص نمی‌داده است. و این پدیده همان پالایشی است که از پس قرن ها سکوت و جمود در دل مذهب تشیع رخ داده و معنای تشیع دیگر باره سرخی خون حسینی و غرور بت شکن توحیدی را در خود پرورانده است. تشیع امروز ایران در واقع خویشتن را از تسلط بی چون و چرای قشر روحانیت آزاد می‌سازد و رهبری این نهضت آنگونه نیست که پیش از این تعریف می‌شده. اکنون اگر مردم از امام تشیع نام می‌برند این امامت به معنی آن تعریف قدیمی "فقیه مسلط بر عربی آب نکشیده، و آداب وضو و استنجاء" نیست. اکنون کسی صرفا به خاطر "اعلمیت" و "زهد دنیاگریز" کسی پای علم او سینه نمی‌زند. امام تشیع اکنون مقامی دیگر دارد، نه عمامه نشانه اوست، نه عبا، نه ریش بلند، و نه تسبیح. امام اکنون کسی است که با تکیه بر موارث خون زده تشیع قیام کند، بت بشکند، امر به معروف حقیقی و نهی از منکر واقعی کند. اکنون شرط امامت اعلامیت تنها نیست، بلکه امام باید "ارشدیت" داشته باشد. و این ارشدیت از همان جنس "رشادت" است و نه "مرشدیت" نه کبر سن و ریش سفید! پس روحانیت را نیز اکنون باید در افق جدیدی دید و تصفیه کرد.

اما اگر از این مفهوم اثباتی امامت سخن گفتم لازم است از جنبه سلبی آن هم حرف بزنم. اکنون امام انتخاب می‌شود- نه بوسیله شورای روحانیت، بلکه بوسیله مردمی که از ستم به جان آمده اند- و خلع می‌شود، اگر که در این راه نتواند ارشدیت خویش را حفظ کند. اکنون در واقع عصر اعلامیت گذشته است، منابع فقه هزاران بار ورق خورده اند، اصول و فروع بیرون کشیده شده اند. رساله ها نوشته شده اند، و "باب اجتهاد هم که همچنان باز است و جای جولان در فروع فراوان. ما اکنون پای در عصر ارشدیت امام نهاده ایم. هرکسی از علوم دینی خواست بهره ای بگیرد قدمش روی چشم همه، اما بهره گیری از آن علوم و "عالم" شدن در آن حوزه به معنی کشیدن مردم به زنجیر "تقلید" بی چون و چرا و اطاعت کورکورانه نباید باشد. ارشدیت کمال بخشنده اعلامیت است، و تقلید

مذهبی اکنون جای خود را به پیروی آگاهانه و انتخابی مردم از امام سیاسی می دهد.

ترس نویسندگان نامه سرگشاده ترس بجایی بود، اگر ملت ایران به امام خمینی صرفاً بعنوان یکی از اعضای روحانیت سنتی می نگریست و می خواست از او تقلید کورکورانه کند، و یا امام خمینی خود ماهیتاً تفاوتی با آن مراجع تقلید سنتی نداشت. اما امام خمینی پدیده ای تازه و دلگرم کننده در تاریخ تشیع است. او رهبر سیاسی جنبش است، جنبشی که تعریفی جز برانداختن ظلم و تقلید کورکورانه و شکستن بت های دیکتاتوری سیاسی و مذهبی ندارد. چه کس او را امتحان کرده تا بداند آیا از همه علماء به علم دین واقف تر است یا نه؟ و چگونه این علمیت، و در نتیجه، رهبری غیرانتخابی و تحمیلی، مردم را به تقلید از او کشانده است؟ نه! امام خمینی را مردم " انتخاب " کرده اند، به جهت اینکه در عین علم به احکام شرع به مقام ارشدیت نیز رسیده است. او در پی آن نیست تا قشر روحانیت را حاکم بر سرنوشت ما کند، بلکه در پی آنست تا ما را از دیکتاتوری همه اقشار حاکم و خواستار اطاعت کورکورانه برهاند. و هر آنکس از روحانیت سنتی که در این راه قدم گذارد مقدمش گرامی است، اما اگر تردیدی در این راه از خود نشان دهد دیگر کسی برای رساله و علمیت و زهدش فاتحه هم نمی خواند. اکنون علم را با عمل می سنجند. اکنون نقاب ابا(اشتباه از متن است، عبا صحیح است) و عمامه کنار زده شده است و رهبری مردم شیعه باید از آن کسی باشد که امام کفن پوش کربلا را در پیش روی دارد. جز این، هر رهبری، حتی در اوج محبوبیت، یکشنبه در بایگانی تاریخ مطول ما مدفون خواهد شد.

پس باکی نیست اگر جنبش مردم ایران ماهیتی " سیاسی- مذهبی " دارد. این در واقع ذات طبیعی هر جنبش توده ای در مشرق زمین است. ملت ایران خواستار حکومت علماء نیست، بلکه خواستار حکومت اسلامی است. مگر ما فراموش کرده ایم که شاه سلطان حسین هم عالم به علم مذهبی بود؟ مگر او را " ملا حسین " نمی خواندند؟ نه! ما خواستار حکومت هیچ شاه سلطان حسینی نیستیم. و از همین روی از طرح مساله " حکومت اسلامی " در ایران نباید باکی داشته باشیم، چرا که اکنون ایرانیان خواستار آن اسلام واقعی اند که بت می شکنند، نه آنکه بت می آفرینند. آن اسلام که زیر پایه های تخت باصطلاح " الهی " اموی و عباسی و در زیر عبای کعب الاخبارها و غزالی ها فرومرده است. آن اسلام که زاینده زینب هاست، نه آن اسلام که حرمسراهای شاهان صفوی را پر کرده. طلاب دینی دانشجویان حقوق دینی اند و فقها و مجتهدین حقوقدانانند و نه بیش. و امام خمینی چه برنامه ای ارائه داده جز بازگشت به ایران، انجام انتخابات آزاد، و برقراری حکومت مردم بر مردم؟ این تفاوت اوست با آن روحانیتی که خواستار اجرای قانون اساسی است، صرفاً برای بدست آوردن حق " وتو " با فرستادن پنج نماینده به مجلس- گوئی که همه مشکلات ما از همین عدم حضور آقایان ناشی می شود و بس! باری، به همین علت ها است که امام خمینی در راس جنبش امروز مردم ایران قرار دارد، اما آنان که جز این فکر کنند به ناچار کنار گذاشته می شوند.

خلاصه اینکه خلط " دینی بودن " جنبش مردم ایران با " رهبری سیاسی قشر روحانیت " نباید موجب پیدایش سوء تفاهم شود. اگر اراده مردم ایران مطرح است، این مردم چنین می خواهند: حکومتی اسلامی، یعنی حکومت مردم بر مردم با تکیه بر مبانی مترقی حقوق اسلامی و تشیع سرخ علوی. این از روز روشن تر است که آن قشری از اجتماع ما به دیکتاتوری، زور و سانسور دست می زند که بر مردم تکیه ندارد- خواه آن قشر روحانی باشد خواه روشنفکر غیرمذهبی. نهضت امروز مردم ایران، درست براساس همان قولی که از مرحوم آیت الله نائینی نقل شده بود، " نه استبداد دینی می خواهد نه استبداد ضددینی " نه دیکتاتوری روحانیت و نه دیکتاتوری پرولتاریا.

اما نویسندگان نامه سرگشاده در پایان پیشنهادهائی هم طرح کرده بودند که نشانه آینده نگری و دوربینی آنهاست، لکن من این پیشنهادها را نه جامع یافتم و نه مانع. آنچه گفتم برای روشن کردن این بود که ملت ایران اکنون دنباله رو رهبران از پیش ساخته نیست، بلکه مجهز به ایدئولوژی و معیاری است که به مدد آن سره را از ناسره می تواند جدا کند و رهبران واقعی خویش را بازشناسد و انتخاب کند. اما این مانع آن نیست که اذعان کنیم هنوز، بقول نویسندگان نامه سرگشاده دچار مشکل فقدان یک نیروی جانشینی هستیم. اما به نظر من شتاب جریان و تنگی زمان هیچکدام مهلت آن را نمی دهد که وقت را به کنفرانس ترتیب دادن و نشست و برخاست کردن بگذرانیم. به نظر من اکنون وقت آنست که این نیروی جانشین هرچه زودتر آفریده شود و در جریان عمل و از طریق آزمایش های عملی بخود شکل نهائی بگیرد.

آیت الله خمینی اکنون از پشتیبانی کامل ملت ایران برخوردار است، پس می تواند به کمک افراد مورد اعتماد خود - که خود بخود مورد اعتماد مردم ایران هم خواهند بود- به آفریدن سازمان های رهبری سیاسی دست زند. به نظر من نخستین قدم در این راه تشکیل یک دولت در تبعید است. این دولت با پشتیبانی مردم ایران از هم اکنون می تواند تمرین اداره مملکت را شروع کند. ایران اکنون جامعه ای وسیع است، با تشکیلاتی پیچیده و سازمانی بگرنج. اعضای این دولت باید مطالعات خود را درباره برنامه های فردای ایران از هم امروز آغاز کنند و در همه زمینه ها - و از جمله نفت و سیاست خارجی که از مهمترین عوامل تعیین کننده آینده اند، به پیش بینی بپردازند، کمیته مطالعه و برنامه ریزی تشکیل دهند، و مواضع خود را در قبال مسائل مملکتی روشن سازند. آنگاه این ماشین آماده بصورت همان نیروی جانشینی در خواهد آمد که فقدان آن کار را به بن بست فعلی کشانده است. و در این حال خون گرانهائی که اکنون بی دریغ شهرهای ما را رنگین می کند موجب انتقال این دولت به ایران و ضامن اجرای صحیح و بدور از فساد و ندانم کاری برنامه های آن خواهد بود.

اسماعیل نوری علا، هفته نامه ایرانشهر، ۲۳ آذرماه ۱۳۵۷